

رویکرد مولانا به سنت‌های دینی

مصطفی ملکیان



اشاره

متن حاضر صورت مکتوب سخنرانی استاد مصطفی ملکیان در کنگره مولانا است که سال گذشته برگزار شده بود. ملکیان در این سخنرانی با طرح و توضیح پنج رویکرد مختلف نسبت به ادیان، نخست می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که در سایه کدام یک از این رویکردها، گفت‌وگوی میان ادیان امکان‌پذیر است و دیگر این که با استناد به شواهد و قرائن از میراث مولانا به این پرسش پاسخ می‌دهد که مولانا کدام یک از رویکردها را نسبت به دین داشته است.

کتاب ماه دین

بنده در این سخنرانی پنج مدعای اصلی دارم:

مدعای اولم این است که از طریق استقراء می‌توان پنج رویکرد مختلف برای سنت‌های دینی متصور دانست. البته تعدادی از این پنج رویکرد همان‌طور که بیان شد استقراً به دست می‌آید و هر کسی در هر سنت دینی که زندگی می‌کند و به هر دین و فرهنگ دینی که تعلق خاطر و التزام نظری و عملی دارد، در باب سنت‌های دینی غیر از سنت دینی خودش می‌تواند دارای یکی از این پنج رویکردی که گفته می‌شود، باشد.

مدعای دوم این است که از میان این پنج رویکرد، سه رویکرد آن، مجالی برای گفتگوی میان ادیان و مذاهب باقی نمی‌گذارد و فقط رویکردهای چهارم و پنجم هستند که امکان و مجال گفتگو میان ادیان و مذاهب را فراهم می‌آورند. بنابراین کسانی که به رویکرد اول یا دوم یا سوم قائلند و به جد التزام می‌ورزند، راه را برای گفتگو میان دین خود و سایر ادیان برمی‌بندند. در میان این پنج رویکرد، رویکردهای چهارم و پنجم هستند که این امکان را فراهم می‌آورند.

مدعای سوم بنده این است که مولانا از میان این پنج رویکرد، به رویکرد اول مطلقاً قائل نیست، ولی در گفتگوها و سخنانی که از مولانا دیده شده، هر چهار رویکرد دیگر را هم می‌شود یافت. تنها چیزی که مولانا اصلاً و ابداً از آن خبری نمی‌دهد، رویکرد اول است. اما از بین این پنج رویکرد، رویکرد دوم، سوم، چهارم و پنجم قابل مشاهده است.

مدعای چهارم این است که این رویکردها با هم سازگاری ندارند و اگر کسی به بیش از یک رویکرد قائل باشد، در واقع نوعی تناقض گوئی کرده و چون مولانا به هر چهار رویکرد قائل است، به نظر می‌آید که دیدگاه مولانا نیز دیدگاهی پارادوکسیکال و دست‌خوش تناقض دارد و هر چهار رویکردی که مولانا قصد جمعشان را دارد، قابل جمع نیست و هیچ‌کدام از این پنج رویکرد را نمی‌توان با هم جمع کرد و بنابراین، به نظر می‌آید مولانا هم که تقریباً به چهار رویکرد دوم، سوم، چهارم و پنجم قائل است، نوعی ناسازگاری در سخنش وجود دارد.

و اما مدعای پنجم این است که از این ناسازگاری که در سخن مولانا مشاهده می‌کنیم، می‌خواهم استنتاج بکنم که تمام این سخنانی که مولانا در باب رویکردهای دوم، سوم، چهارم و پنجم گفته، بدین جهت بر آن تأکید کرده که فقط رویکرد اول را نفی بکند، او می‌خواسته بگوید که اگر به رویکرد دوم قائلید، مشکلی نیست، ولی رویکرد اول را قبول نداشته باشید. اگر به رویکرد سوم هم قائلید، باز هم اشکالی ندارد، ولی رویکرد اول را قبول نداشته باشید. این‌که حاضر بود چهار رویکرد ناسازگار را جمع کند، به این جهت بوده که شما به هر کدام از این رویکردهای دوم، سوم، چهارم و پنجم قائلید، رویکرد اول را نپذیرید.

این پنج مدعای اصلی است که بنده، اکنون یکی یکی به این پنج رویکرد می‌پردازم:

انحصارگرایی

که گاهی از آن در کتاب‌های فلسفه دین رویکرد انحصارگرایی یا طردگرایی تبیین می‌شود، رویکردی است که کسی ادعا کند که فقط دین من بر حق است، فقط دین من از حقانیت بهره‌مند است، در هیچ دین دیگری و هیچ مذهب دیگری حقانیتی نیست. اگر در پی حقیقتی هستید، فقط در مذهب من در پی حقیقت باشید، در جایی دیگر سراغ حقیقت را نباید گرفت، چون حقیقت در جای دیگر یافتنی نیست.

این همان دیدگاهی است که به نظر بنده مولانا آن را ندارد و چهار دیدگاه بعدی که می‌گوید، به‌رغم تناقضی که خود آن چهار دیدگاه با یکدیگر دارند، همگی برای حمله کردن به دیدگاه اول است. اصلاً شما در سرتاسر آثار منثور و منظوم مولانا نمی‌بینید که جایی گفته باشد که فقط آن‌چه من بگویم حق است یا فقط دین و مذهب من حق است.

شمول‌گرایی

که گاهی از آن به دیدگاه شمول‌گرایی تعبیر می‌شود، دیدگاهی است که می‌گوید دین من بر حق است. اما در ادیان و مذاهب دیگر حقیقت‌هایی وجود دارد، تفاوت دین من با سایر ادیان و مذاهب در



این است که حقیقت‌هایی که در همه ادیان و مذاهب گاه به گاه یافتنی است، همه در دین من وجود دارد، اما حقایقی که در دین من هست، در ادیان دیگر یافتنی نیست. بنابراین دین من حاوی همه ادیان و مذاهب دیگر است، ولی هیچ‌کدام از ادیان و مذاهب دیگر حاوی حقایق دین من نیستند، به زبان ساده‌تر، دین من حقیقت‌های خود را داراست و اگر در لابلای ادیان و مذاهب دیگر حقیقتی پیدا شود، آن هم در دین من وجود دارد. بنابراین، دین من یک هویت امروزی، شسامل و جامع و فراگیر دارد، حقایق اختصاصی خود را دارد، حقایق گه‌گاه یافته شده در ادیان و مذاهب دیگر نیز در دین من یافتنی است. بنابراین، هر کسی دین من را دارد، او حقیقت‌های همه ادیان دیگر را هم دارد. مولانا به این دیدگاه قائل است. مثلاً در جایی می‌گوید:

نام احمد نام جمله انبیاست

چون‌که صد آمد نود هم پیش ماست

به نظر مولانا، وقتی نام احمد نام جمله انبیاست، معنایش این است که وقتی احمد را داشته باشیم، همه انبیای دیگر را هم دارید، ولی عکسش صحیح نیست.

چنین نیست اگر هر کدام از انبیای دیگر را داشته باشید، احمد را داشته باشید. چون‌که صد آمد نود هم پیش ماست. وقتی صد آمد، نود را هم داریم وقتی نود را داشته باشیم، حتماً صد را خواهیم داشت. این دیدگاه، دیدگاهی است که در آثار مولانا شواهدی از آن را دیده می‌شود.

دیدگاه شبیه‌انگارانه

دیدگاه سوم، دیدگاهی است که می‌شود از آن به دیدگاه شبیه‌انگارانه تعبیر کرد، در این دیدگاه گفته می‌شود که ادیان و مذاهب فقط برای کسی که التزام به آن‌ها ندارند، با هم فرق می‌کنند. اگر بنا به این شد که به ادیان و مذاهب آن‌ها التزام بورزیم، آن وقت می‌بینیم که این ادیان و مذاهب راه‌های مختلف به‌حق هستند. راه‌ها مختلف، اما مقصد واحد. راه‌ها ممکن است طولانی‌تر یا کوتاه‌تر، سهل‌تر یا صعب‌تر، باعواقب‌تر یا بی‌عواقب‌تر باشند و به‌رغم این که میزان کوتاهی یا درازی، سهولت یا صعوبت بودنشان با هم متفاوت است، ولی همه راه‌ها به یک جا ختم می‌شوند. همه راه‌ها به حق می‌رسند و بنا بر این وضع دین من با وضع ادیان و مذاهب دیگر هیچ فرقی نمی‌کند. دین من به حق می‌رسد، ادیان دیگر هم به حق می‌رسند. اما این که همه ادیان و مذاهب به حق می‌رسند، چه کسی آن را درمی‌یابد؟ کسانی که به دین و مذهب خودشان التزام کامل داشته باشند.

در این جاست که مولانا از چند مثال برای این مدعای خود استفاده می‌کند. او در جایی مثال می‌آورد که اگر شما گرسنه باشید و سر سفره‌ای نشسته باشید، فکر می‌کنید که پنجاه قسم خوراک مختلف واقعاً پنجاه خوراک هستند، فکر می‌کنید پنجاه کارکرد دارند. می‌گویید این خوراک غیر از آن خوراک است، این غذا غیر از این غذاست، اما اگر گرسنگی خودتان را تاب نیاوردید و دست خود را به طرف یکی از این غذاها دراز کردید و از آن غذا آن قدر خوردید که سیر شدید، وقتی سیر شدید، نسبت به چهل و نه غذای دیگر کاملاً بی‌میل می‌شوید. چرا؟ چون می‌

باید که کارکردی که از این چهل و نه غذای دیگر می‌خواستید، از همین یکی که خوردید برآمد. آدم گرسنه است که برایش پنجاه غذا پنجاه غذاست، اما برای سیر که با یکی از این غذاها سیر شد، می‌فهمد که چهل و نه تایی دیگر هم کاری بیشتر از این نمی‌کنند. اما این خوردن باید صورت بگیرد.

اگر من به هیچ‌کدام از ادیان و مذاهب جهان التزام نظری و عملی نداشته باشم، نمی‌فهمم که ادیان مختلف راه‌هایی دارند که به مقصد واقعی برسند. اما اگر یکی از آنها را واقعاً به آن التزام ورزیدم، آن‌گاه می‌فهمم که ادیان و مذاهب دیگر هم به همین جایی که من رسیدم رسیده‌اند. مثال خود مولانا است:

گونه‌گونه خوردنی‌ها صد هزار
جمله یک چیز است اندر اعتبار
از یکی چون سیر گشته تو تمام
سرد شد اندر دلت پنجه طعام
در مجاعت پس تو احوال دیده‌ای
که یکی را صد هزاران دیده‌ای

همه این‌ها دارای یک فونکسیون واحدند، اگر دست به طرف یکی یا هیچ‌کدام از این پنجاه غذا دراز نکردی، هیچ‌کدام تو را سیر نمی‌کند، ولی اگر خواستی سیر بشوی، کافی است دست به طرف یکی از آن‌ها دراز بکنی. بحث بر سر این است که قصد سیر شدن داری یا نه؟ اگر قصد سیر شدن داشته باشی این غذاها با هم تفاوتی ندارند.

صد کتاب از هست جز یک باب نیست
صد جهت را قصد جز محراب نیست
این طرق را مخلصش یک خانه است
این هزاران سنبل از یک دانه است

تمام این راه‌ها از یک راه مخلص و گریزگاه دارند. اگر کسی قائل این دیدگاه باشد، او می‌گوید: نیاز به گفتگو نیست برای این که ما با هم تفاهم پیدا کنیم. مسیحیان باید مسیحی تر شوند، مسلمانان باید مسلمان تر شوند، یهودیان هم یهودی تر و بودائی‌ان هم بودائی تر. اگر پیروان ادیان و مذاهب مختلف هر کدامشان، تر بشوند، مسلمان تر، مسیحی تر، یهودی تر، و باز مسلمان ترین، مسیحی ترین، و یهودی ترین، همه این ترین‌ها هستند که به یک جا می‌رسند. از بیرون نمی‌شود ادیان را یکی کرد، هر کسی که بخواهد با سایر ادیان یگانگی کند، باید در دین خودش راسخ تر شود.

یکی از بزرگان فرقه علویه، در یکی از توصیه‌های مؤکدش به پیروان خودش در شمال آفریقا می‌گوید: احق است کسی که در بیابان احساس تشنگی می‌کند، یک وجب را در یک جا بکند و بعد در یک وجب آب پیدا نمی‌کند، برود دو قدم آن طرف تر ده وجب را بکند، باز اگر آب پیدا نمی‌کند، برود صد متر آن طرف تر بیست وجب را بکند. تو بیا تمام این وجب‌ها را جمع کن و یک جا را بکن آن یک وجب آن جا را و آن ده وجب آن جا و آن بیست وجب آن جا را و آن هزار وجب آن جا را که کندی و در هیچ‌کدامشان به آب نرسیدی، همه را با هم جمع می‌کردی و یک نقطه را بیست هزار وجب می‌کندی. اگر یک نقطه را بیست هزار وجب می‌کندی، آن‌گاه به آب می‌رسی.

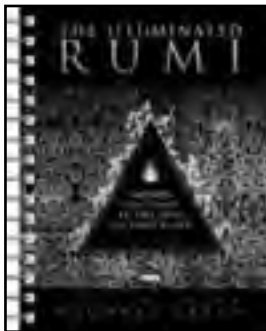
بنابراین برای این که همه ما به یک جا برسیم، هر کدامان در هر



کجایی که هستیم باید عمیق تر بشیم، گفتگو لازم نیست، عمیق تر شدن در سلوک دینی و مذهبی خاص خودت لازم است. اگر می خواهی به یک جا برسی هر کدامان در جایی که هستیم، ژرف تر بکاویم، ژرف تر فرو برویم. این دیدگاهی است که مولانا فراوان به آن تأکید می کند.

ادغام گرائی

دیدگاه چهارمی که وجود دارد، می گوید: هیچ دین و مذهبی کامل نیست و پیرو هر دین و مذهبی باید پیرو دین و مذهب خودش باشد، ولی برای رفع نقضها و عیبهای دین و مذهب خود باید از ادیان و مذاهب دیگر چیزی بیاموزد. هر دین و مذهبی ترکیبی از حق و باطل است. نه هیچ دینی حق مجسم و مسلم است و نه هیچ دینی باطل مجسم و مسلم همه ادیان آمیزه ای از حقها و باطلهاست و بهتر است هر کسی در دین خودش بماند، ولی اگر از جهات عیب و نقضی و عدم حقانیتی در دین و مذهب خودش می یابد، آن را با استمداد از سایر ادیان و مذاهب کامل تر کند. از این دیدگاه که به دیدگاه ادغام گرائی تعبیر می شود، هیچ کدامشان فقط حق نیستند، هیچ کدام نیز یک سره گمراه نیستند.



پس نگو کین جمله حقها باطل است
باطلان بر روی حق دام دل است
پس نگو جمله خیال است یا ضلال
این حقیقت نیست در عالم خیال
آن که گوید جمله حق امحقی است
آن چه گوید جمله باطل او شقی است

همه آنها ترکیبی از حق و باطل هستند. بنابراین هر کسی در دین و مذهب خود باید سعی کند که حقها و باطلهای خودشان را تمیز بدهد و حقهای خودش را بگیرد و باطلهای خود را با حقهای دیگران تکمیل کند. این دیدگاه که از آن به دیدگاه ادغام گرائی تعبیر می شود و یا به تعبیر بنده دیدگاه تکمیل گری، دیدگاهی است که مولانا به آن معتقد است.

دین جهانی

اما یک دیدگاه پنجمی نیز وجود دارد که می گوید: اصلاً مانند در دین و مذهب خودت درست نیست، بلکه همه ما باید به طرف یک دین جهانی برویم، دینی که مابۀ اشتراک همه ادیان دیگر باشد. مابۀ افتراق - ها را رها کنیم، برویم به طرف مابۀ اشتراکها.

این دین را بورزیم، آن دین را هم بورزیم و بدانیم اگر همه را بورزیم، به حق رسیده ایم. اما اگر هیچ یک را نورزیم یا یکی از آنها را فقط بورزیم، به حق نرسیده ایم. مولانا در باب این دیدگاه، تشبیهی دارد. می گوید چرا شب قدر مجهول است؟ چرا گفتند شب قدر معلوم نیست کدام یک از شب های سال است؟ برای این که تو همه شبها را دریابی. اگر همه شبها را در یابی، حاصل آن قرب خداست. اگر می گفتند یک شب، تو فکر می کردی که فقط آن یک شب، به قرب خدا می رسیدی. ولی گفتند مجهول است که تو همه شبها را سیر بکنی. این دیدگاه دیدگاهی است که می گوید تو در همه ادیان و مذاهب دیگر جهانی باید سیر کنی و به همه آن التزام بورزی.

وقتی بخواهیم به همه آن التزام بورزیم، طبعاً به خاطر ناسازگاری آنها با هم، التزام ما به وجه اشتراک آنها می شود. چون وجوه افتراق با هم قابل جمع نخواهند بود. البته دین جهانی نمی تواند باشد مگر این که وجه اشتراکی در همه ادیان وجود داشته باشد.

این دیدگاه دیدگاهی است که از ما دعوت می کند که ما دست از دین خودمان بشوئیم و از آن جنبه های مقطعی و موضعی و اختصاصی دین خودمان آن دست برداریم و سراغ جنبه های فراگیر و وجوه اشتراک آنها برویم.

حق شب قدر است در شبها نهان
تا کند جان هر شبی در امتحان
نه همه شبها بود قدر ای جوان
نه همه شبها بود خالی از آن

نه باید فکر کنی هر شبی شب قدر است و نه باید فکر کنی شب قدر خارج از این ۳۶۵ شب است. بالاخره در مجموع این ۳۶۵ شب قدر وجود دارد. بنابراین حق در هیچ دین و مذهب خاصی نیست، ولی از مجموعه ادیان و مذاهب بیرون می آید. هیچ کدام از این پنج دیدگاه با هم سازگار نیستند.

سرنوشت گفتگو در این پنج رویکرد

هر کدام از این پنج دیدگاه را بپذیرید، در واقع چهار دیدگاه دیگر را نمی توانید بپذیرید، ولی جالب این است که مولانا دیدگاه اول را به کلی رد می کند؛ یعنی دیدگاهی که حق فقط از آن من است، چهار دیدگاه دیگر را به رغم تناقضی که با هم دارند، می پذیرد. گمان می کنم این که نمی پذیرد، برای این است که بگوید تو بر هر چهار دیدگاهی که می خواهی قائل باشی ولی به دیدگاه اول قائل نباش. زیرا به زبان توست، نه تو و نه دیگران از این دیدگاه سود نمی برید.

اگر دقت کنید در میان این دیدگاه چنان که در ابتدای عرایض بیان کردیم، دیدگاه اول، دوم و سوم بابی را برای گفتگو باز نمی کنند. در دیدگاه اول که فقط من بر حقم، در دیدگاه دوم، حق در ادیان دیگر هم هست ولی آن حقی که در ادیان دیگر هست، در دین من هم هست. من حاوی حقم، آنها حاوی من نیستند. بنابراین، نیازی برای گفتگو نیست. در دیدگاه دوم نیز نیاز به گفتگو نیست، چون که هر کسی باید دین خودش را بورزد. اگر ما همه دین خودمان را بورزیم و مسلمان تر، مسیحی تر و یهودی تر و... بشویم، ناگهان همه ما به آب می رسیم. فقط در دیدگاه چهارم که از آن به ادغام گرائی یا تلفیق گرائی تعبیر کردیم، و این دیدگاه آخر که دین جهانی است، یعنی رسیدن به مابۀ اشتراک ادیان جهانی است که ما باب برای گفتگو پیدا می کنیم.

اما گفتگوی این بابهای چهارم و پنجم نیز دو مدل گفتگو است. اگر کسی به دیدگاه چهارم قائل باشد مدل گفتگویی متفاوت می شود با کسی که به دیدگاه پنجم قائل است که در نوشته ای که خواهیم داد، مطلب معلوم خواهد شد.

خدایا چنان کن سرانجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار